

انقضاء تاریخ مصرف یک تاریخ



قاسم سام قاموس

درآمد

نامه تورانیان باستان گستره تاریخی گسترده‌ای را به بررسی گرفته است که نیازمند نگاه‌های چند به آن است؛ زیرا در یک نگاه نمی‌توان به همه این موارد پرداخت. از این رو مستلزم این است که در نبشته‌های جداگانه به موضوعات این کتاب باید پرداخته شود. این کار البته فرصت و دقت لازم را می‌طلبد. کار تاریخ‌نگار بیان و روایت واقعیت‌های تاریخی است؛ اما وقتی واقعیت‌های تاریخی مخدوش باشند و پر از تحریف و جعل و تقلب، چگونه می‌توان واقعیت‌های تاریخی را بیان کرد؟ کار تاریخ‌نگار در این گونه موارد، دشوار خواهد بود.

این همان چیزی است که مؤلف نامه تورانیان باستان با آن مواجه است؛ اما دشوارتر از آن کار منتقدی است که تمایز واقعیت‌های تاریخی برون و درون کتاب را به بررسی بگیرد. به ویژه که تاریخ‌نگار نیز در مواردی در تحریف واقعیت‌های تاریخی به تحلیل رفته باشد. کار منتقد در واقع همسویی با مؤلف نیست. همان‌گونه که مؤلف تاریخ‌نگار نیز تن به تحریف واقعیت‌های تاریخی نمی‌دهد و نباید هم بدهد. در مقام منتقد، نقد کتاب و مؤلف، هر دو مدنظر است؛ زیرا چیزی در خلأ شکل نمی‌گیرد. پشت هر کتابی نویسنده‌ای ایستاده است. وقتی نویسنده تحسین می‌شود، سرزنش هم می‌شود. نویسنده همان‌گونه که تحسین خودش را می‌ستاید، سرزنش خودش را نیز باید بپذیرد. سن و جنس نویسنده در این گونه موارد نقشی ندارد و مدنظر نیست. این کار زمانی دشوار می‌شود که با بررسی تاریخ چند ده هزار ساله روبرو باشیم. واقعیت‌ها و تحریف واقعیت‌های تاریخی از دل یک چنین بررسی‌های باید برون داده شود و به بررسی گرفته شود.

این جمله‌ای که تاریخ را فاتحان می‌نویسند واقعیتی را بیان می‌دارد که ریشه در درازنای تاریخی جوامع انسانی دارد؛ اما این یک واقعیت ساده تاریخی نیست سر در تراژدی سرگذشت بشر داشته است و سرنوشت محتوم آنان را به نفع فاتحان یا غالبان رقم زده است. چرا باید تاریخ را فاتحان بنویسند سهمی از مغلوبان در این تاریخ چه اندازه است می‌تواند به عنوان یک بحث جدی تاریخی مطرح بحث باشد.

نامه تورانیان باستان در این وسط از کدام قماش است؟ سر در کدام کورسویی تاریخ بشر این اقلیم دارد؟ به نظر می‌آید این کتاب در همین جلد نخستش تاریخ حوزه جغرافیایی کلانی را به چالش جدی کشیده است. خادم حسین ناطقی شفقایی کیو در نامه تورانیان باستان تاریخ اوراسیا یا آسیا و اروپا را به بررسی گرفته است. چین و مغولستان در شرق، آسیای مرکزی، جنوب روسیه، اوکراین، سیبری، قفقاز در شمال، شبه‌قاره هند در جنوب، اروپای شرقی تا رود راین و دانوب در غرب، عراق، سوریه، مصر، فلسطین در جنوب غرب، جغرافیای تاریخی نامه تورانیان باستان را در برمی‌گیرد.

تاریخ‌نگاری به سه روش یا شیوه معمول نوشته شده است: روایی، ترکیبی، تحلیلی. (به طور کلی می‌توان از سه شیوه تاریخ‌نگاری سخن به میان آورد. اولین شیوه تاریخ‌نگاری روش روایی است. در این روش، روایت‌های مختلف درباره وقایع تاریخی با درج سلسله روایات و اسناد به طور کامل یا ناقص و در برخی موارد بدون آن بیان می‌شود. در دنیای

اسلام مشهورترین مورخ در این شیوه محمد بن جریر طبری است. در داخل ایران فعلی نیز خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی نویسنده کتاب جامع‌التواریخ از جمله نویسندگانی بود که کتاب خویش را بدین شیوه نگاشت. ابان بن عثمان و محمد بن مسلم زهری دو تاریخ‌نگار مسلمان نیز چنین روشی را برای نگارش تاریخ مورد عنایت قرار دادند. این دو هم روش تحلیلی را مورد غفلت قرار داده و به روایت صرف وقایع می‌پردازد، از این جهت می‌توان آن را روشی ناقص تلقی کرد» (bashgah.net). این شیوه از تاریخ‌نگاری را می‌توان مونثاژ تاریخ نامید. کنار هم قرار دادن تاریخ در یک کتاب، بازآفرینی یک کتاب تاریخی دیگری است که پیش از این نوشته شده است. به این گونه بسته‌های تاریخ از قبل نوشته شده را در یک بسته جدید گرد هم آوردن و عنوان کتاب تاریخ دادن، چیزی نیست که بتوان در این زمینه انتظار دست‌آورد تاریخی از آن داشت. بی‌شک این بسته‌های تاریخ در بیشتر موارد، تاریخ فاتحانه و غالبانه‌ای است که تاریخ‌سازی شده است تا تاریخ واقعی‌ای به نگارش درآمده باشد.

پژوهشگران باور دارند که «دومین شیوه تاریخ‌نگاری، روش ترکیبی است. در این روش مورخ به جای آن که روایت‌های گوناگون و اسناد متعدد یک رخداد و واقعه تاریخی را بیان کند از راه مقایسه و ایجاد سازگاری میان آن گزارش‌های مختلف، واقعه مذکور را طی یک روایت توضیح می‌دهد. از جمله مورخین برجسته و مشهوری که چنین شیوه‌ای را برای نگارش تاریخ خود برگزید می‌توان به ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، تاریخ‌نگار ایران باستان سده سوم هجری و مؤلف کتاب معروف اخبارالطوال اشاره داشت. دینوری مطالب کتابش را بدون پیوستگی به یکدیگر ذکر نکرده؛ اما در مطالبی که نگاهشته از تکرار و روایات حتی الامکان خودداری کرده است. ابوالعباس بلاذری از مورخان بزرگ عرب و نویسنده کتاب فتوح البلدان که می‌توان گفت کتابش در رأس تمام کتاب‌های تاریخی مربوط به نخستین ازمنه اسلامی و به ویژه فتوحات اسلامی قرار دارد نیز از جمله تاریخ‌نویسانی بود که از روش ترکیبی برای نگارش کتاب خود استفاده کرد» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱).

در این روشی از تاریخ‌نگاری مورخ با استفاده از اسناد رخدادهای تاریخی به روایت تاریخ می‌پردازد. این شیوه از تاریخ‌نگاری هم توفیری زیادی با شیوه روایی ندارد. بدون شک اسناد رخدادهای تاریخی هم همانند خود تاریخ، فاتحانه نویسی‌هایی است که از درازنای تاریخ تا اکنون ثبت شده است. با این تفاوت که در این شیوه از تاریخ‌نگاری با روایت صرف تاریخی روبرو نیستیم. چیزی که به این نوعی از تاریخ اضافه شده است، اسناد رخدادهای تاریخی‌ای است که عنوان ترکیبی گرفته است. شاید تفاوت این شیوه تاریخ‌نگاری با شیوه تاریخ‌نگاری روایی در این است که اسناد یک رخداد تاریخی هم بدان افزوده شده است. حالا این اسناد یک رخداد تاریخی اگر بی‌طرفانه و از اعتبار تاریخی برخوردار باشد می‌توان به عنوان یک اثر تاریخی قابل قبول، آن را جدی گرفت.

محققان می‌گویند که «سومین شیوه روش تاریخ‌نگاری تحلیلی است. در این شیوه مورخ در کنار نقل روایت و گزارش تاریخی عمدتاً ترکیبی به تجزیه و تحلیل، تبیین و بررسی علل و نتایج آن می‌پردازد. روش

مذکور محصول قرون جدید و عمدتاً دست‌آورد دانشگاه‌ها، تاریخ‌پژوهان و فلاسفه غربی است و نه تنها در تاریخ‌نگاری ایران باستان و فعلی و اسلامی بلکه در تاریخ‌نگاری یونان و روم باستان نمی‌توان تاریخی تحلیلی که کاملاً مصداق تعریف فوق باشد به دست داد. البته برخی از تواریخ نوشته شده توسط ایرانیان باستان را که نویسندگان آن‌ها با توجه به اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، علمی و فکری زمان، دیدگاهی خاص نسبت به تاریخ و نظری ویژه نسبت به هدف آن داشته و گاهی به تحلیل برخی فرایندهای تاریخی و نتیجه‌گیری پرداخته‌اند می‌توان تا اندازه‌ای تحلیلی نامید. ابوعلی مسکویه رازی از جمله کسانی است که شیوه‌ای چنین را کم و بیش مورد کاربرد قرار داده است.

وی در نگارش کتاب تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم برخلاف مورخان پیشین به نوشتن شرح وقایع و اتفاقات بسنده نکرد بلکه تلاش و کوشش نمود که اهمیت حوادث را نیز درک کند. تاریخ بیهقی اثر ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی نیز از جمله کتاب‌هایی است که در آن‌ها پاره‌ای تحلیل‌های تاریخی انجام پذیرفته است. به عبارتی اهمیت افزون تاریخ بیهقی تنها در آن نیست که قسمتی از رویدادهای سیاسی دوران زمامداری غزنویان را شرح داده است، بلکه اهمیت آن بیش‌تر از جهت روش کار مؤلف و دقت و بی‌طرفی در تنظیم مطالب و نقل مطالب است.

ابوریحان بیرونی دانشمند پرآوازه سده چهارم هجری و نگارنده کتاب آثارالباقیه نیز تا اندازه‌ای پیرو چنین شیوه‌ای بوده است. او در کتاب خود دم از آن می‌زد که مورخ باید فکر خود را از تعصب و غلبه و پیروی از هوا و هوس و ریاست‌جویی که مانع دیدار حقیقت است پاک کند و دور از تمام این شوائب و اغراض به بررسی اقوال گذشتگان بپردازد؛ اما این شیوه تاریخ‌نگاری هیچ‌گاه به شیوه غالب تاریخ‌نویسی مورخین (حوزه جغرافیایی) ایران (باستان و فعلی) تبدیل نشد و آنان تا سده‌های اخیر همچنان بر سنت تاریخ‌نگاری روایی پای فشردند» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۶۵).

بنیاد اندیشه

این شیوه از تاریخ‌نگاری همان چیزی است که تاریخ نوشته شده پیشین را به چالش جدی می‌کشد و از اعتبار می‌اندازد. نامه تورانیان باستان از این که تاریخ گذشته را به چالش جدی می‌کشد می‌تواند رویکردی از این شیوه از تاریخ‌نگاری باشد؛ اما حکم قطعی صادر کردن در این زمینه کار ساده‌ی نیست؛ زیرا این کتاب تاریخ همان اندازه که تحلیلی است به همان اندازه هم روایی و ترکیبی است. مورخ در این کتاب سعی کرده است دغدغه‌های تاریخی خودش را بیان نموده و آنچه را در درازنای این همه سال‌ها در درون خودش تلنبار شده است بیرون بدهد. برآیند این کتاب در واقع همان چیزی است که مورخ انتظار آن را داشته است یا شاید هم این اتفاق نیفتاده باشد.

اما این پایان کار نیست و همان‌گونه که روی جلد کتاب عنوان جلد اول خورده است و جلد دوم و سوم آن در راه است به اضافه کتاب مستقل پارو پامیزاد، این می‌تواند فتح بابی باشد و آغازی برای تاریخ‌نگاری‌ای از این دست. آنچه نامه تورانیان باستان تا همین جا یعنی جلد اول آن به عنوان یک اثر تاریخی قابل تأمل است، اندکی پهلو زدن به شیوه تاریخ‌نگاری تحلیلی است. ناطقی شفایی کیو در این کتاب نشان داده است که راه جدایی از مورخان کشور و منطقه در پیش گرفته است که در مواردی می‌تواند روش منحصر به فرد خودشان باشد؛ اما کسانی دیگری هم در چند دهه اخیر در مقام مورخ در این منطقه جغرافیایی و جهان کارهایی کرده‌اند که درخور تأمل جدی است. ناصر پوریرار از جمله مورخان است که در ایران فعلی خواسته است تاریخ را به چالش جدی بکشد. دوازده قرن سکوت پوریرار، تاریخی است که تکانه شدیدی به تاریخ این منطقه‌ی از آسیا وارد کرده است.

تاریخ به چالش کشیده می‌شود

تاریخ چگونه به چالش کشیده می‌شود؟ بی‌شک چیزی به نام تاریخ، چیزی که ساخته و پرداخته ذهن بشر است بدون این که چیزی وجود داشته و اتفاق افتاده باشد، یکسره قابل نقد بوده و در برابر پرسش‌های اساسی روبرو خواهد بود. پرسش تاریخی بی‌گمان از جنس پرسش‌های فلسفی نیست؛ اما در مواردی با آن پهلو می‌زند. این زمانی است که از منظر فلسفه تاریخ به بررسی تاریخ نوشته شده پردازیم. فقدان علوم انسانی در این منطقه از جهان، چیزی است یا تقیصه‌ای است که عامل گنگ ماندن و شکافته نشدن بسیاری از مسائل و رخدادها و حوادث تاریخی بوده است. این همه نابسامانی‌های اجتماعی سر در آبشخور تاریخی‌ای داشته است که این منطقه از جهان از عوامل آن رنج برده است.

سی فصل «نامه تورانیان باستان» شامل مباحثی چون مردم عصر دیرینه سنگی، تمدن‌های بشری، ریشه‌های قومی و نژادی در آسیای مرکزی و فلات ایران، باختر قدیم و عیلام و اقوام کاسپی و نگاهی به اقوام بومی در افغانستان باستان، به هم آمیختگی تورانیان و آریایی‌ها، اشکالات وارده بر واژه آریا، اقوام ماقبل آریایی در سطح منطقه، تورانیان، سکاها کهن‌ترین نژاد جهان، تمدن سکاها، هزاره‌ها سکایی‌اند، شخصیت تاریخی رستم، سمرت‌ها، سیر اجمالی بر تاریخ مغولستان، یونان، پارت‌ها یا آپارنیان، آغاز قیام اردشیر، تاهیا و کی‌بین، یوچی‌ها، کوشانیان، کیداریان یا کوشانیان کوچک، یفتلی‌ها، مادها، سکاها در فلات ایران در عصر تهاجم آریایی‌ها، سکاها و سکندر مقدونی، سکاها در عصر سلطنت اشکانیان، تغییر عنوان سکایی به ترکی، رتبیل شاهان؛ بحث اصلی این کتاب را شکل داده است. عناوین فصل‌های «نامه تورانیان باستان» این نکته را روشن می‌سازد نگاهی جدی و کنکاش ژرف به متون

بی‌شک چیزی به نام تاریخ، چیزی که ساخته و پرداخته ذهن بشر است بدون این که چیزی وجود داشته و اتفاق افتاده باشد، یکسره قابل نقد بوده و در برابر پرسش‌های اساسی روبرو خواهد بود. پرسش تاریخی بی‌گمان از جنس پرسش‌های فلسفی نیست؛ اما در مواردی با آن پهلو می‌زند. این زمانی است که از منظر فلسفه تاریخ به بررسی تاریخ نوشته شده پردازیم. فقدان علوم انسانی در این منطقه از جهان، چیزی است یا تقیصه‌ای است که عامل گنگ ماندن و شکافته نشدن بسیاری از مسائل و رخدادها و حوادث تاریخی بوده است. این همه نابسامانی‌های اجتماعی سر در آبشخور تاریخی‌ای داشته است که این منطقه از جهان از عوامل آن رنج برده است.

تاریخی دارد که تا پیش از این به رشته تحریر درنیامده است.

برگزیدند» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۱۱).

هسته و هستی فرهنگ

به اعتراف «نامه‌تورانیان باستان» هسته‌های اولیه فرهنگ در افغانستان به درازای چند ده هزار سال برمی‌گردد. تأکید این کتاب به مواردی از این دست، به معنی باورمندی نویسنده آن است. مستندات و رفرنس‌های معتبر نامه‌تورانیان باستان در این زمینه گویای این حقیقت است که تاریخ این جغرافیا نیازمند واکاوی‌های تازه‌ای است؛ زیرا همه چه به روشن‌سازی‌ای تاریخ نوشته شده و نانوخته این اقلیم چشم دوخته است. مستندات تاریخی به اندازه‌ای است که بتوان بدان استناد کرد: «اشکال و علائمی که بر دیوارهای هزار سم سمنگان کشف شده است شاهد زنده‌ای است که این منطقه را به کهن‌ترین دوران باستان ارتباط می‌دهد. گرچه قدمت تاریخی این اشکال تا کنون به طور یقینی معلوم نشده است؛ ولی از روی یک سلسله تحقیقات دقیق و علمی مبنی بر کشف مدنیتهای کهن در این منطقه و تأیید نظریات بعضی از باستان‌شناسان این تصور را به ما می‌دهد که این اشکال از جمله اشکال ماقبل تاریخ بوده و شاید هم در عهد نظام طایفه و در اواخر عصر کهن سنگی دیرین (۴۰-۱۲ هزار سال ق.م) ترسیم شده باشد» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۷۸۷).

یهودیان غیر سامی

فراتر از تاریخ این جغرافیا اروپای شرقی و وضعیت یهودیان آن است. این مسئله اما به اندازه‌ای حائز اهمیت است که کل یهودیان جهان را شامل می‌گردد؛ زیرا موضوع هویت تباری و باورمندی‌ای آنان مطرح بحث است. نزد یهودیان از آنجایی که نسبت خونی و تباری مطرح است و این نسبت، مادر فرد را شامل می‌گردد، هرگونه خدشه و خللی در این راستا کل هویت تباری و خونی آنان را در حفظ میراث نسبی به مخاطره می‌اندازد: «یهودی‌ها اصالت نسلی را به مادر متعلق می‌دانند، آثانی را که از مادر غیر یهودی متولد شده باشند یهودی نمی‌شمارند» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۷۸۶). حالا این رابطه نسبی اگر به چالش کشیده شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مسلماً تکانه شدیدی به یک چنین نسبی‌گرایی مذهبی خواهد بود. نامه‌تورانیان باستان آنجا که از یهودیان غیر سامی نام می‌برد و فیصدی آنان را حداقل ۸۲٪ به شمار می‌آورد، به وضعیت تازه‌ای اشاره دارد. پیگیری این امر، تاریخ بخشی از انسان‌های جهان را دگرگونه می‌کند. «محمدحسن وزیری کرمانی، یهودیان را دو دسته می‌کند، سامی و غیر سامی می‌خواند: یهودیان دو قسمت هستند. گروه اول یهودیان اشکناز یا یهودیان غیر سامی و گروه دوم یهودیان سامی، یهودیان اشکناز ۸۲٪ از کل یهود را تشکیل می‌دهند.

در آغاز قرن میلادی گروه‌های از اصل مغول‌ها- ترکان از شمال و از دریای خزر و فنلاندی‌ها که محل سکونت آنان سرزمین فعلی و کنونی فنلاند است، به شرق اروپا مهاجرت کرده و در آنجا سکونت کردند. این سه قوم همه بت پرست بودند، به تدریج با یکدیگر مخلوط شدند. همین سه گروه بعدها به مذهب یهود گرویدند و تشکیل دولتی دادند به نام دولت خزر و شهر استراخان را که در حدود بین مرزهای چکسلواکی و مجارستان و در شمال غرب بوداپست فعلی قرار داشت به پایتختی

تاریخ را فاتحان می‌نویسند

خدای مغلوب‌ها چگونه خدایی است که مدام نظاره‌گر است برای تاراج هست و بود قوم و مردم مغلوب. این قوم به یقین محکوم به چنین سرنوشت و وضعیتی‌اند؟ آسکایی‌ها، سکاها، سیت‌ها، ماساژت‌ها، سمرت‌ها و...، عناوین و نام‌هایی‌اند که از درازنای تاریخ این منطقه‌ای از جهان از بامگاه تاریخ وجود داشته و در دوره‌های تاریخی و سرزمین‌های مختلف اوراسیا یا آسیا و اروپا حضور فیزیکی برجسته داشته‌اند و مردمان اصیل و بومیان آن به شمار آمده‌اند. در این بین «باید به این نکته پرداخت که هزاره‌ها منحصراً تحت عنوان اقوام داهی متمرکز نیستند. آنان به شعبه‌های مختلف تقسیم شده‌اند، هر شعبه عنوان خاص خود را دارد که احصای آن‌ها از حوصله این نبشته بیرون است. آنچه را که باید تأکید داشت این است که تمامی شعبات قومی هزاره‌ها متعلق به سکاهاست و با زرس قاطع می‌توان اظهار داشت که در واقع هزاره‌ها مساوی‌اند با سکاها و سکاها مساوی‌اند با هزاره‌ها. چنانچه امروز ساکه‌های ولایت بغلان و سایر ولایات شمال کشور را هزاره گویند و خود ساکه‌های آن ولایات نیز می‌گویند ما هزاره هستیم» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۷۳).

نامه‌تورانیان باستان خواسته است این نژاد کهن بشر اوراسیا را به بررسی گرفته و وضعیت و سرنوشت و سرگذشت آنان را از بامگاه تاریخ این حوزه اقلیمی دنبال کند. از این خاطر می‌طلبد این نژاد بشری را در خارج از محدوده اوراسیا به مطالعه و بررسی گرفت؛ زیرا وضعیت تاریخ‌نگاری در این زمینه همواره غیر واقع‌بینانه بوده، نگاه غالب به مغلوب بوده است. نگاه تقلیل‌گرایانه غیر بومیان به بومیان آسکایی که مدعای شفایی کیو است و یا بومیان این اقلیم با هر نام و نشانه‌ای از یک چنین وضعیتی ناشی شده است.

زردشت و اوستا

از نگاه ناطقی شفایی اوستا ساخته و پرداخته آریاها و آریاها ساخته و پرداخته اوستا برای سرکوب بومیان این منطقه‌ای از جهان بوده است. این چیزی است که به نوعی نامه‌تورانیان باستان بدان پرداخته است. دین به عنوان ابزار قوم غالب برای سرکوب و تحقیر و به بردگی کشیدن قوم و ملت مغلوب عمل کرده است. ناطقی شفایی به این تأکید دارد که تور، دیو، دیوان در اوستا و دیو داسا در ریگ‌ودا چیزی نیست که به راحتی بتوان از کنار آن گذشت. سرکوب دشمن با ابزار دین در اوستا، رویکردی است که هخامنشیان- ساسانیان به آن توسل جستند.

از نگاه ناطقی شفایی، ریگ‌ودا، اوستا، شهنامه، خدای نامک، تطهیر مهاجمان و تحقیر بومیان، رویکردی است که قوم غالب در برابر قوم مغلوب در پیش گرفته است. این رویکرد است که تاریخ نوشته شده را به چالش می‌کشد پیش از اینکه مورخان از قوم مغلوب دست به این کنش بزنند. قوم مغلوب سوژه بوده است برای نوشته شدن تاریخی که پر از تحریف و تاریخ‌سازی است برای پایین کشیدن جایگاه تاریخی این قوم. جابه‌جایی تاریخ در یک چنین وضعیت و موقعیتی صورت گرفته است

و رنگ و واقعیت به خود گرفته است. این همان چیزی است که تاریخ نگاشته شده را از اعتبار می اندازد و تا ورقه پاره صرف، پایین می آورد. تحریف و جعل تاریخ چیزی نیست که به سادگی از کنار آن گذشت و تأملی روی آن نکرد. نامه تورانیان باستان را به نوعی می توان برآیند يك چنین تاریخی به شمار آورد. نامه تورانیان باستان اعتراضی است به آنچه تا حالا به نام تاریخ نگاشته شده و به خورد انسان این منطقه از جهان داده شده است؛ اما در بسا موارد، خود نیز به این وضعیت دچار شده و به آن دامن زده است.

تمدن های و امی و واقعی

یونانیان و در کل، تمدن اروپا و امریکا به باور شفایی کیو و با استناد به نظریه ویل دورانت، وامدار خاور نزدیک هستند. آن ها سازنده تمدن نیستند و آن را از خاور نزدیک گرفته اند. نظریه دیگر به این عقیده است که تمدن خاور نزدیک هم وامدار و برگرفته شده از آسیای مرکزی و ایران تمدنی است: «در حدود شش هزار سال قبل از میلاد در قسمت جنوبی بین النهرین مردمی ساکن شدند. بزرگترین اختراع آن ها خط میخی است که طی قرون زیادی همه ملل از آن استفاده می کردند و بر لوحه های گلی می نوشتند. خدایان متعددی را می پرستیدند و نیز پایه گذار علوم ریاضی و ستاره شناسی و واضع قوانین هستند که بعدها حمورابی آن ها را جمع کرد. پایه گذار عقاید دینی و مذهبی بیشتر ملل می باشند. بعضی علما حدس زدند که بین تمدن سومر و ماوراء خزر ارتباطی بوده است شاید سومری ها از طرف شمال به سواحل خلیج فارس رفته اند. نظریه فوق جالب توجه این است که سومری ها اصالت ترکستان دارند» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۶۳).

جابه جایی تاریخ

این بخشی از تاریخ آسیا که می توان از آن به عنوان مرکز اوراسیا نام برد، شاهد جابه جایی های تاریخی زیادی بوده است. این جابه جایی ها گاه به شکل وحشتناکی چندین قرن را در برگرفته است. جابه جایی تاریخ و نمادهای تاریخی اشکانیان در هخامنشیان از این دست بوده است: «اشخاصی زیاد از دوره اشکانی به دوره کیانی (هخامنشی) نقل شده اند، وقایعی را از دوره ساسانی به دوره کیانی منتسب داشته اند؛ بنابراین از کجا معلوم که وقایعی دوره مادی و هخامنشی به دوره منوچهری ها منتسب نشده باشد؟»

برگرداندن داستان ها به صورت اول کاری است محال. «زاممداری بیش از پنج قرن اشکانیان در مواردی نادیده گرفته شده است یا کوچک و کم اهمیت قلمداد شده است. این همه سر در تاریخ سازی ای داشته است که قوم فاتح به نگارش در آورده است. شیوه روایی مسلط تاریخ نگاری به این وضعیت دامن زده است: «در عصر ساسانیان که از دشمنان خونی اشکانیان بوده اند، تاریخ سازی ها و غلط فهمی ها صورت پذیرفته است و به طور ناروا اسامی پهلوانان عصر اشکانی را در سلسله های کیانی (هخامنشی) جابه جا کرده و خدای نامه هایی را به وجود آورده اند» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱: ۵۶۵).

در این جابه جایی ها پیامبران باختری هم از قلم نیفتاده اند. کیخسرو

قبادیانی کیانی، سروش، مانی، زردشت و... از جمله هشت پیامبر باختری هستند که از جغرافیای ایران (ایرانویجه) شاهنامه فردوسی (بامیان و بلخ و زابلستان و کابلستان و غورات و تاهی یا تخار و... به غرب این جغرافیا، ایران کنونی و یا پارس ثانی برده شده اند و تاریخ سازی شده است. با این دست از جابه جایی های تاریخی توسط خاندان پهلوی است که بخشی از جعلیات مجللی که پورپرار از آن نام می برد محقق می شود. در سوی دیگری این وارونه سازی تاریخ، خاندان آل یحیی قرار دارد که داشته های تاریخی را یکی پس از دیگری نابود کرده است.

این گونه به جعلیات محقرانه ای دست زده اند تا با نابودی داشته های تاریخی، زمینه های هویت سازی کاذبی را فراهم سازند. آخرین این مورد، تخریب تدیس سلسال بودای بامیان بود که به سال ۲۰۰۱ توسط گروه طالبان صورت گرفت. این ها همه ادامه نابودی و تباهی تاریخ این جغرافیاست و به نوعی حمایت از جابه جایی و سرقت داشته های تاریخی از شرق به غرب، با این رویکرد به نوعی به جابه جایی تاریخ از شرق به غرب هم کمک کرده است.

چیزی مشترک میان عاملان جعل مجمل با عاملان جعل محقر، آریای موهوم بوده است؛ نقطه مشترکی که دیگر وجود خارجی ندارد و از رنگ و رونق افتاده است. به راستی این چیزی موهوم و واهی را اگر از این جغرافیا بگیریم آن وقت چه می ماند؟ شفایی کیو شاید به همین خاطر نخواسته است این کار را بکند. یا شاید هنوز هم آن را واقعیت می پندارد؟ بی شک ناشیانه عمل کردن و ضعف بزرگ نامه تورانیان باستان در ندانم کاری های از این دست است.

شخصیت های تاریخی و اسطوره های

درهم آمیزی شخصیت های تاریخی و اسطوره های از دیگر آفت تاریخی این منطقه از اوراسیا بوده است. درهم آمیزی تاریخ و اسطوره چیزی است که تاریخ این جغرافیای گسترده به آن سر دچار شده است. چیزی به نام واقعیت و تخیل، در همین راستا قابل تأمل است مادامی که مورخانی از بامگاه تاریخ نگاری تا کم تر از یک قرن اخیر، با درهم آمیزی این دو واژه، مدام خلط مبحث کرده اند. بدون شک، تخیل، جایی در تاریخ ندارد. تاریخ همان واقعیتی است که مورخ متعهد و صادق می طلبد برای نگارش آن. راه تاریخ و ادبیات در واقع از همین جا جدا می شود. احتمال گرای کار تخیل است و عینیت گرای کار واقعیت. این دو خمیرمایه داستان و به صورت کل ادبیات است و تاریخ، همان واقعیت را برمی تابد و بس.

تاریخ برآیند چه چیزی است؟

این همان کابوسی است که به گفته جویس می خواهم از آن بیرون بیایم. همه اش جنون آدمی را رقم زده است و عقلانیت و خرد رخت بر بسته است از آن قوم فاتح زمانی که بر ویرانه های يك تمدن باستانی بنای تاریخ سازی نهاد تاریخ ملی خودش را در واقع نوشت. جعل و تحریف تاریخ، دم دست ترین ابزاری بوده است که از آن بهره برده شده است. قوم مغلوب در وضعیت و موقعیتی نبوده است که تاریخ ملی خودش را بنویسد و یا اعتراضی به تاریخ نوشته شده قوم غالب داشته باشد. مورخان بعدی با منبع و دستمایه قرار دادن چنین تاریخی به نگارش

تاریخ دست زده‌اند. مورخان پسین که با منابع این دست تاریخی به تاریخ‌نویسی روی می‌آوردند سنگ بنای شیوه تاریخ‌نگاری روایی گذاشته می‌شود.

برای غلبه بر دشمن، راهکارهای زیادی است که تاریخ‌سازی یکی از آنهاست. کوچک کردن و کاستن از قدرت دشمن، تحقیر، کارآمدترین سلاحی است که می‌توان از آن استفاده کرد. یونانی‌ها دشمنان شرقی‌شان را که شامل توران و ایران قدیم و ایران فعلی می‌شود بربر نامیدند. این نام‌گذاری یک انتخاب دم دست ساده نبود. ریشه در مفاک روان آدمی دارد. ناخودآگاه ذهن آدمی را تلنگر می‌زند. لفظ محقر بربر، شیرازه روان دشمن را از هم می‌پاشد و تا پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌دهد. آدم یونانی با کسی می‌جنگد که انسان دونی به نام بربر، بیش نیست. چیرگی بر چنین دشمنی، پیشاپیش تسهیل شده است. رضا شاه پهلوی بیست سال پس از زمامداری که پایه‌های حکومتش تثبیت شد، لفظ بربر را در برابر خزرها (هزرها) یا هزاره‌های خراسان به کار برد. این همان رویکردی است که ارتخشیری یا اردشیر ساسانی در برابر اشکانیان در پیش گرفت. رویکردی از این دست را یونانی‌ها بار نخست در برابر کل این منطقه جغرافیایی به کار برده بود. بربر یا اصطلاحات محقر از این دست، ساخته و پرداخته یونانی‌ها در برابر دشمنان شرقی‌شان بوده است. تقلیل‌گرایی دشمن، رویکردی است که شیرازه روحی و روانی او را در سطح گسترده‌ی از هم می‌پاشد و دچار خودکم‌بینی شدید می‌سازد.

واژه یا اصطلاح بربر از کجا می‌آید؟ دشمن تراششی اسکندر مقدونی از واژه بربر چه از دکتربین نظامی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ناشی شده است؟ اهمیت بربر به عنوان یک واژه باید بیش‌تر از این‌ها باشد تا عقده‌های شکست اسکندر را فرونشاند. در گستره جغرافیایی به نام افغانستان فعلی و فراتر از آن در روزگار کهن، بربر، امپراتوری‌ای بود که مرکزیت آن در بامیان واقع بود. شاه بربر، در برابر اسکندر به نبرد پرداخت و چند سالی پیشروی نیروی مهاجم را سد کرد. اسکندر از بربر، واژه منفی ساخت برای سرکوب و شکست روانی دشمن. به احتمال قوی، پس از این است که بربر را برای همه ممالکی به کار می‌برد که با آنها به جنگ و مقابله برمی‌خیزد.

سرآمد

نامه تورانیان باستان با همه کمیته‌ش از نگاه کیفی در مواردی به شدت می‌لنگد. این‌گونه لنگیدن در حوزه تاریخ، به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست. مورخی در مقام تاریخ‌نگار، بیش از هر کسی دیگری بایست داشته‌ها و دانسته‌هایش به روز باشد. این چیزی است که حداقل در مورد مؤلف این کتاب صادق نیست. صحه

بر مجهولات و تائید جعلیات مجلل یا جعلیات محقر، تاریخ نسبت ضد تاریخ است. نویسنده همه اصرارش این است که تورانیان با طوایف مختلف آن مردمان بومی آسیا هستند و پیش از ورود آریایی‌ها در این جغرافیا ساکن بوده‌اند. چیزی که به باور نویسنده این کتاب خود آریایی از پذیرش آن سر باز زده‌اند و به گونه تاریخ‌سازی کرده‌اند که یا مردمان بومی این جغرافیا هستند و یا در هنگام ورود به این جغرافیا، با مردمانی رودرو نشده‌اند و یا وجود مردمان بومی را انکار کرده نامی از آنان نبرده‌اند؛ اما از سویی مورخان متأخری مانند آریان‌پور بامیانی و فاضل کیانی و محمدی شاری و... به این نظرند که آریا نه یک نژاد که یک قوم بومی این جغرافیاست و این قوم، همان هزاره‌ها هستند.

از نگاه نامه تورانیان باستان اگر به قضیه نگاه کنیم، این کار با بی‌مبالاتی‌های جدی همراه بوده است. این مبالاتی‌ها با این که از ارزش این اثر نمی‌کاهد؛ اما در واقع افتادن از آن‌سوی بام است. وقتی بحث هویت تباری و زبانی ساکایی‌ها یا هزاره‌ها و تباری به نام آریا به عنوان دو قوم مطرح بحث این کتاب پیش می‌آید، نه تنها چیزی روشن نمی‌گردد که به مجهولات قبلی می‌افزاید. تا این جای بحث تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی، توفیری چندانی بین مؤلف این کتاب و تاریخ‌نگاران به اصطلاح آریایی وجود ندارد. نویسنده کتاب، مقوله به نام نژاد آریایی را به عنوان یک واقعیت پذیرفته است؛ و همچنان تورانیان را به عنوان یک واقعیت دیگر. به طور حتم، نویسنده کتاب به همان قرائت قبلی تاریخ این جغرافیا بسنده کرده است و نیازی ندیده است قرائت‌ها و داشته‌ها و دانسته‌های تاریخی خودش را به‌روز نماید.

روایت کلاسیک تاریخ‌نویسی در جایی بایست شکسته شود چرا که دیگر پاسخ‌گوی کنمان واقعیت‌های گذشته نیست. فاتحانه نویسی تاریخ به نظر می‌آید تاریخش به سرآمده است. مورخان با گذار از شیوه تاریخ‌نگاری روایی، به شیوه تاریخ‌نگاری ترکیبی رو آوردند. این دست از مورخان، دغدغه فراتر از مورخان متعهد به شیوه تاریخ‌نگاری روایی داشته‌اند. مورخان ایران (فعلی) شیوه روایی تاریخ‌نگاری، کیانیان و در مواردی، پیشدادیان را هخامنشیان به شمار می‌آورند. از همین روی (مورخین ایران فعلی) کیانی‌ها را هخامنشیان می‌خوانند که خود غلطی است فاحش. کیانیان یکی از دودمان‌های سه‌گانه اساطیری‌اند که از لحاظ سلسله‌ی خود، پس از پیشدادیان و پیش از سلسله‌ی اسپه‌ها است» (ناطق، شفایی، ۱۳۹۱).

مورخان شیوه تاریخ‌نگاری ترکیبی شیوه کار تاریخ‌نگاری روایی را نمی‌پذیرند. این همان چیزی است که حالا با گذشت

بدون شك، تخیل، جایی در تاریخ ندارد. تاریخ همان واقعیتی است که مورخ متعهد و صادق می‌طلبد برای نگارش آن. راه تاریخ و ادبیات در واقع از همین جا جدا می‌شود. احتمال‌گرایی کار تخیل است و عینیت‌گرایی کار واقعیت. این دو خمیرمایه داستان و به صورت کل ادبیات است و تاریخ، همان واقعیت را برمی‌تابد و بس.

یکی دو هزاره در غرب و پس از هزار و چند سده در شرق، در چند قرن اخیر خودش را به عنوان یک رویکرد دگرگونه نشان می‌دهد. به نظر می‌آید تاریخ‌نگاران نو تحلیلی در راه‌اند. این چیزی است که برای تاریخ نگاشته شده این جغرافیا به عنوان یک ضرورت مطرح است.

به باور اندیشمندان «عینیت‌گرایی آکادمیک مهم است؛ اما نگذارید بر نوشته شما حاکم شود. این رویکرد باعث می‌شود خواننده هیچ ارتباطی با نوشته شما و شخصیت‌های احتمالی در آن برقرار نکند. یان مورتیمر تاریخ‌نگار معاصر می‌گوید: عینیت‌گرایی افراطی شبیه زبانی است که در آن کلماتی برای توصیف عشق و نفرت وجود ندارد» (درس‌نامه، ویرایش استندرد متون فارسی). عینیت‌گرایی آکادمیک در قلمرو تاریخ، چیزی نیست که نتوان به آن روی کرد؛ زیرا رویکرد تاریخ بی‌شک از یک چنین روندی تبعیت کرده است. این رویکرد مسلماً در قلمرو ادبیات چیزی جالبی نیست. ادبیات برآیند چنین رویکردی، خشک و مانند متن یک اثر علمی آکادمیک درخواهد آمد؛ اما تاریخ، ادبیات نیست و عینیت‌گرایی اساس تاریخ به شمار می‌آید. تاریخ فاتحانه فاقد عینیت‌گرایی است. این تاریخ، سراسر نقض عینیت‌های رخداد و حوادث تاریخی است.

پژوهشگران می‌گویند که «معنادار نوشتن مهم‌ترین وظیفه هر نویسنده‌ای است. نوشتن هنر است. به طور مثال، تاریخ‌نویسی آکادمیک از دید بسیاری از تاریخ‌نگاران نوشتن گذشته همان طور که بوده است، اما نوشتن و از جمله تاریخ نوشتن برای خوانندگان غیرمتخصص چیزی فراتر از این است. لیوپولد فون رانکه (۱۸۸۶-۱۹۷۵) از برجسته‌ترین بنیانگذاران تاریخ‌نویسی مدرن معتقد بود معنادار کردن گذشته برای خواننده امروزی مهم‌ترین هدف تاریخ‌نویسی است» (درس‌نامه، ویرایش استندرد متون فارسی).

بی‌شک معنادار کردن گذشته به معنی تحریف و جعل تاریخ نیست. این همان چیزی است که بی‌طرفی و تعهد تاریخی نویس را نشان می‌دهد. حالا این مشخصه را اگر از نویسنده تاریخ برداریم آن‌وقت دیگر چیزی نمی‌ماند که بتوان به متن موجود به عنوان یک تاریخ واقعی نگاه کرد. تاریخ با کم‌دی‌ها و تراژدی‌هایش یک متن نوشته شده است و معنادار کردن گذشته هم یک متن نوشته شده. به یقین که این دو نوشته یا متن، یکی نیست. تاریخ تاریخ است، ادبیات نیست. از سویی هم تاریخ همان‌گونه که بوده نوشته نشده یا کمتر در این وادی قدم گذاشته است. در قلمرو تاریخ بیش‌تر از آن که شاهد خلق تاریخ بوده باشیم با تاریخ‌سازی رویه‌رو بوده‌ایم. شیوه تاریخ‌نگاری روایی از یک چنین روندی تبعیت کرده است: روایت فاتحانه از تاریخ.

حالا اگر قرار باشد این بار تاریخ به گونه دیگری نوشته شود بازنویسی تاریخ را می‌طلبید. این همان چیزی است که شیوه تاریخ‌نگاری تحلیلی و تا حدودی ترکیبی در پی آن است.

نامه‌تورانیا باستان سعی کرده است در این مسیر گام بردارد. دغدغه ناطقی شفافی کیو در مقام مورخ از جنس دغدغه قوم مغلوب است. مسلماً بازنویسی تاریخ کار این قوم است. وقتی تاریخ قومی می‌شود و قوم غالب به تاریخ‌سازی دست می‌زند، اعتبار این تاریخ تا زمانی است که قوم مغلوب از سوژه بودگی بیرون می‌آید. این همه تحریف و جعل تاریخ و تاریخ‌سازی، در ادامه، کار به جایی نمی‌برد و تاریخ مصرف آن از همان موقع نگارش آن رقم خورده است. تاریخی را که نامه‌تورانیا باستان تحلیل کرده و به نگارش درآورده است، تاریخی است که مصرف آن به پایان رسیده است. انقضای تاریخ مصرف یک تاریخ، سرنوشت محتوم هر تاریخ تحریف شده‌ای است.

واقعیت این است که نامه‌تورانیا باستان هم با همه نگاه انتقادی به تاریخ نوشته شده موجود، با همان نگاه پیشین به تاریخ، نگاه کرده است. نگاه شفافی کیو به تاریخ، به‌روز و عصیان‌گرانه نیست، تقلیل‌گرایانه و حقیرانه است و تا حد زیادی مذبح‌حانه. این، نگاه انسان طاعی‌ای معترض به قانون تحریف شده نیست! انسان طاعی‌ای معترض، استناد به خود تاریخ تحریف شده نمی‌کند. تاریخ موجود را به چالش می‌کشد خلاف آن را به اثبات می‌رساند. یا حداقل در این راه گام برمی‌دارد. ایشان در مواردی به چیزی استناد می‌کند که دیگر وجود خارجی ندارد یا به آن بزرگی و گستردگی نیست. آری یکی از این چیزهاست؛ آریای موجود، قوم یا نژاد یا هر چه، دیگر از اعتبار و واقعیت افتاده است. محمد معین در فرهنگ فارسی معین در ذیل آریا آورده است: بزرگ‌ترین شعبه نژاد سفید.

این نگاه به آریا دیگر نگاه منسوخ شده‌ای است. در خوش‌بینانه‌ترین نگاه به آریا این است که قوم و نژاد نیست، بلکه بستر فرهنگی است. می‌توان گفت مفهوم فرهنگی است که زبان‌های هم‌ریشه را شامل می‌شود. این زبان‌های هم‌ریشه، زبان‌های فارسی و سانسکریت و بعضی از زبان‌های اروپایی مانند آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و... را در برمی‌گیرد.

نامه‌تورانیا باستان در همین جلد اول بنای خود را بر واقعیتی چیزی به نام آریا نهاده است. این به این معنی است که نویسنده کتاب، یا زحمت نگاه و برداشت کنونی به آریا را به خود نداده است یا چنین نگاهی را اصولاً قبول ندارد. این همان تبعیت از روش روایی به تاریخ‌نگاری است. شاید به همین خاطر است که نامه‌تورانیا باستان، از ابتدا تا انتها، سعی به واقعیت‌پذیری‌ای آریا به عنوان یک قوم و نژاد مهاجم در برابر مردمان بومی داشته است. مردمان بومی از نگاه نویسنده این کتاب همان ساکایی‌ها

نامه‌تورانیا باستان در همین جلد اول بنای خود را بر واقعیتی چیزی به نام آریا نهاده است. این به این معنی است که نویسنده کتاب، یا زحمت نگاه و برداشت کنونی به آریا را به خود نداده است یا چنین نگاهی را اصولاً قبول ندارد. این همان تبعیت از روش روایی به تاریخ‌نگاری است. شاید به همین خاطر است که نامه‌تورانیا باستان، از ابتدا تا انتها، سعی به واقعیت‌پذیری‌ای آریا به عنوان یک قوم و نژاد مهاجم در برابر مردمان بومی داشته است. مردمان بومی از نگاه نویسنده این کتاب همان ساکایی‌ها هستند. همین نگاه مسلط به کتاب است که موقعیت نویسنده کتاب را به عنوان تاریخ‌نگار، تقلیل داده است.

هستند. همین نگاه مسلط به کتاب است که موقعیت نویسنده کتاب را به عنوان تاریخ‌نگار، تقلیل داده است. پافشاری به چیزی که اصولاً وجود ندارد، از اعتبار انداختن خود نویسنده و فروکاست اثر به حداقل دستاورد و دستمایه است. این چیزی است که نامه‌تورانیان حداقل در مورد چیزی موهومی به نام آریا بدان گرفتار شده است.

پرسش اساسی این است که آیا اصلاً آریایی وجود دارد؟ به نظر می‌آید نامه‌تورانیان باستان در این زمینه پرادوکسیکال عمل کرده است. از نگاه این کتاب آریاییان فاقد مبدع تمدن‌اند، آریایی افسانه است، آریایی بی‌آدرس است، این‌همه تاریخ جعل پهلوی است، تاریخ‌سازی است، آریا نژاد برتر، ساخته‌غریبان برای غارت شرق است، خاستگاه خیالی آریایی‌ها، چندگانه و متضاد است، آریانا و آریایی بحث فرهنگ و هویت است، معتقد به اعتراف آریایی‌هاست، پیوند افغان‌ها را به بنی اسرائیل، غوری‌ها، سوری‌ها، آریایی‌ها زیر سؤال بردن و طرح آریایی بودن افغان در وزارت خارجه به شمار آوردن، مهاجرت آریایی‌ها، هم‌خونی آریایی‌ها با مغولان، علائم سکاها در ایران ماقبل آریایی، هم‌داستانی آریایی و اوستا در مورد بومیان، هجوم سامی از افریقا و آریایی از روسیه و بومیان، آریایی ریشه در آسیای میانه، سرازیر شدن آریایی‌ها به جنوب، اقوام ماقبل آریایی، دو زبان ثابت ماقبل آریایی، غربی‌ها و توجه یک‌طرفه به زبان آریایی، زبان‌های التصاقی و نظریات آریا محورانه، آریا امتزاج سامی و سکایی، اعتراف آریایی‌ها، واژه ساخته شده آریا در یک قرن اخیر، استناد به ندامت کهزاد از جعل واژه آریایی اشاره به جعل آریا در ریگ‌ودا و اوستا، اعتراف به اینکه آریایی و شاهانی به این نام وجود خارجی ندارند، فقدان آریانا و فارس در اوستا، شانزده قطعه زمین، چسبیدن به پاچه‌ی یک نژاد موهوم، خاستگاه نامعلوم آریاها این همه نگاه متضاد به آریا جایی در یک کتاب تاریخی ندارد.

این بیش‌تر فضای رمان پست‌مدرن و پسا‌پست‌مدرن را تداعی می‌کند که هیچ قطعیتی را برنمی‌تابد. انگار نویسنده کتاب خواسته است با وجود رد و قبول آریا از نگاه خودش، دشمن فرضی بیافریند در برابر مردمان بومی. این دشمن فرضی همان آریایی‌هاست. این نگاه نامه‌تورانیان باستان به آریا به عنوان یک پدیده یا هر چه، بیشتر یک نقد است تا یک نظریه. در حالی که یک تاریخ‌نگار با در نظر داشت آخرین نظریه‌ها در مورد یک پدیده واهی یا واقعی تاریخی و با در نظر داشت نگاه و رویکرد خودش به آن پدیده، نظر قاطعش را باید بیان نماید.

یله کردن آریای موجود ساخته و پرداخته شده به حال خودش، گام بعدی به زیر کشیدن این نژاد موهوم به این گستردگی از جایگاه کاذب آن است. این چیزی است که از تاریخ‌نگار تحلیلی انتظار می‌رود. این‌جا آریا دیگر یک نژاد نیست که توهم آدم‌های زیادی را در بخشی گسترده‌ی از جهان دامن بزند، چیزی از آن به میان نیامده مطرح نشده است؛ اما نگاه دیگر به آریا همان نظریه‌ی نو به آن است که آن را در حد یک قوم، فرو می‌کاهد.

نظریه‌ای که حداقل از دو سه دهه‌ی اخیر به این سو در حال فریه شدن

است. نظریه‌ای که هزاره‌ها را قوم آریایی می‌داند. نامه‌تورانیان باستان به این نظریه نپرداخته است. از این نگاه، روش آن را می‌توان روایی به شمار آورد. نامه‌تورانیان باستان با رویکرد همه‌جانبه و آوردن نظریه‌های جدید می‌توانست وضعیتی را رقم زند که از آن انتظار می‌رفت؛ زیرا حالا قلم به دست دشمن نیست. دوست که با خود این‌گونه نمی‌کند! از این نگاه، نامه‌تورانیان باستان را می‌توان عریضه‌بالای خود به حساب آورد؛ در حالی که می‌توانست تیر خلاصی باشد به تن فرتوت تاریخی که تاریخ انقضایش رقم خورده است. این کتاب در مواردی این کار را کرده است؛ اما در مواردی هم تزییق دم به این تن فرتوت بوده است.

آن جاهایی که با اصرار به وجود یک نژاد موهوم و دامن زدن به توهمات مدعیان منتسب به این نژاد، به جعلیات محقرانه‌ای صحنه گذاشته است. پوربیراز از جعلیات مجلل که می‌گوید اشاره‌اش به تیسفون و تخت جمشید و سنگ‌نبشته‌های کوروش هخامنشی و... است. طرف شفایی کیو جعلیات محقری است که با تمام توان، به نابودی و تباهی تمدن‌های گذشته پرداخته است؛ چرا که خودش را در این تمدن‌ها نمی‌بیند. از این رو فقط به یک نژاد برساخته کاذب اکتفا کرده است تا شاید به این‌گونه حقارت تاریخی‌اش را کتمان کرده باشد. منابع و مأخذ فاقد اعتبار و سندیت تاریخی هم در این در زمینه و زمینه‌های دیگر می‌تواند قابل تأمل باشد. هرچند رفرنس‌های معتبر کتاب هم کم نیستند؛ اما آن منابع و مأخذ سست، قوت منابع و مأخذ دیگر را هم زیر سؤال برده است. موضوع جدی در مورد نامه‌تورانیان باستان، همان جدی گرفتن موارد عریضه‌بالای خود است. این چیزی است که در مورد دانشنامه‌ی هزاره که از سوی شورای جهانی هزاره‌ها انجام می‌شود نیز می‌تواند به عنوان یک دغدغه وجود داشته باشد.

قوت نامه‌تورانیان باستان، با رویکردی که در پیش گرفته، در به چالش کشیدن تاریخ موجود بود که در مواردی محقق نشده است؛ اما این بدان معنا نیست که اهمیت این کتاب را نادیده انگاشت. با نگاه کلی به این کتاب نمی‌توان به کنه ماهیت آن و مباحث مطرح شده در آن پرداخت. می‌طلبد به این کتاب به صورت جداگانه به مباحث مطرح شده در آن از جمله زبان، دین، مذهب، فرهنگ، قوم، نژاد و... پرداخت.

در چاپ بعدی کتاب علاوه بر ویراستاری آن به روزآمد شدن نگاه به تاریخ و واقعیت‌های تاریخی را هم می‌طلبد تا در آن لحاظ گردد. این همان چیزی است که نامه‌تورانیان باستان را به عنوان یک اثر ماندگار تاریخی می‌تواند به جایگاه واقعی آن نزدیک‌تر سازد.

منابع و مأخذ

- درس‌نامه. ویرایش استنبرد متون فارسی.

- ناطقی، شفایی، کیو. (۱۳۹۱). نامه‌تورانیان باستان. جلد اول. کابل: نشر احمد. صص ۶۵، ۷۸۷، ۷۸۶، ۱۱، ۷۳، ۶۳.

<http://www.bashgah.net/fa/content/show/39994>